

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

چهارشنبه ۹ دسامبر ۲۰۲۰

فریده نوری

## مرگ انسانیت

خواستم حال زار وطن بیچاره و وطنداران مظلوم خود را با نوشتن این پارچه شعر تمثیل نموده و ابراز درد جانگدازی باشد که زیاده تر از چهل و دو سال می شود همه روزه می شنویم ، می بینیم و رنج می بریم.

چیزی که زیادتیر از همه به این درد و رنج می افزاید، که عاملین اصلی این وضع مرگ بار کشور و ملت افغان به بسیار دیده درایی و پر رویی در وبسایت های مختلف، همه روزه با پاوه سرایی ها، که به فکر خود شان خاک به چشم همه می زنند و به تبرئه نمودن حزب نادموکراتیک خلق و پرچم که منشاء تمام بدبختی های وطن و ملت غیور افغان است، می پردازند. و بد بخت تر از همه این است که نبشته های تهوع آور و قهرمان سازی از قاتلین فرزندان مردم غیور آن خاک پاک اقبال نشر می یابد. یک نویسنده خورد سال که نظر به جور روزگار به دلیل این کودتای منحوس ثور در خارج از وطن بزرگ شد، چنین می نگارد:

"در هنگام مظاهرات سال های شصت احزاب کمونیستی به مظاهرات پرداختند، در یک طرف خلقی ها و پرچمی ها به طرفداری روسیه شوروی و طرف دیگر حزب کمونیستی شعله جاوید به طرفداری چین شعار می دادند، و اکثریت مطلق بیطرف، خاموش ماندند این خاموشی تا حال دوام دارد".

لاکن متأسفانه حالا از خاموشی یک قدم پیش گذاشته شده و به این ها جرأت داده شده که به تبلیغات خود از طریق رسانه های جمعی بپردازند.



# زنسایت

از همان روزی که دست حضرت قایل

گشت آلوده به خون حضرت هابیل

از همان روزی که فرزندان آدم

زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید

“آدمیت مرد

گرچه آدم زنده بود”

از همان روزی که یوسف را برادرها به چاه انداختند

از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند

آدمیت مرده بود

بعد دنیا هی پُر از آدم شد و این آسیاب

گشت و گشت

قرنها از مرگ آدم هم گذشت

ای دریغ

آدمیت برنگشت

قرن ما

روزگار مرگ انسانیت است

سینه دنیا ز خوبی ها تهی است

صحبت از آزادگی پاکی مروت ابلهی است

روزگار مرگ انسانیت است

من که از پژمردن یک شاخه گل

از نگاه ساکت یک کودک بیمار

از فغان یک قناری در قفس

از غم یک مرد در زنجیر حتی قاتلی بر دار

اشک در چشمان و بغضم در گلوست

وندترین ایام زهرم در پیاله زهر مارم در سبوست

مرگ او را از کجا باور کم

صحبت از پژمردن یک برگ نیست

وای جنگل را بیابان میکنند

دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا

آنچه این نامردان با جان انسان میکنند

صحبت از پژمردن یک برگ نیست  
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست  
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد  
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست  
در کویری سوت و کور  
در میان مردمی با این مصیبت ها صبور  
صحبت از مرگ محبت مرگ عشق  
"گفتگو از مرگ انسانیت است"

(فریدون مشیری)